

# ترکیب کافی و کامل طنز، هیجان و عناصر ایرانی

مبارک / محمدرضا نجفی امامی / ۱۳۹۵

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : اسفند ماه ۱۳۹۵

از بیش از یک دهه پیش، مدیریت سینمایی دارد همه را عادت می دهد که برای رفع هر نیاز این سینما و مخاطب آن، فقط آمار ارائه دهد و هر کاری را به قصد بستن دهان و بازداشتن قلم معترضان و منتقدان به انجام برساند. اگر از بالادستی ها خشمی می بیند که چرا سینمای جنگ مدام نحیف تر شده، به این که چند تولید در این زمینه داشته باشد، بیشتر بها می دهد تا به سطح و طراوت این محصولات. برای همین، وقتی می خواهد به آمار تولیدات جنگی بنازد، تفاوت میان فیلم های اصیل و خلاقانه ای مانند ایستاده در غبار و ملکه و طبل بزرگ زیر پای چپ را با روزهای زندگی و حکایت عاشقی و دریاچه ماهی تشخیص نمی دهد. نمونه اش این که بی توجه به تفاوت سطح چشمگیر فیلم ها، به دو فیلم اول هر دو گروه سه فیلمی گفته شده، سیمرخ بهترین فیلم می دهد! یعنی آنها را در دوره های مختلف، همسنگ و قابل تقدیر می داند.

اگر در زمینه سینمای جنگ، اصرار بر داشتن چند فیلم در سبد محصولات سالانه، از بالا به مدیریت سینمایی منتقل می شود، در رویارویی با سینمای کودک، ماجرا روندی معکوس داشته است. یعنی نیاز بچه ها به اکران فیلم ایرانی مناسب آنها، آن قدر در بطن جامعه و نوشته های امثال ما تکرار شده که مدیریت ناچار دارد می کوشد خط تولید زیرژانر فیلم کودک را فعال نگه دارد. ولی ترک عادت، موجب مرض است و اینجا که پای بچه ها در میان است و لذت بردن و درگیر شدن شان در لحظه لحظه فرآیند تماشا اهمیت کلیدی دارد، باز هم دوستان به آمار و تعداد تولیدات و حتی به ارقام بودجه تخصیص داده شده به هر کدام، بیشتر بها می دهند. این که دارد هر سال چند انیمیشن بلند پرهزینه در فهرست می آید، عملاً وضعی مانند آن خط تولید مجعول «فیلم فاخر» پیدا کرده که آفتابه هایش خرج لحیم می شوند: برای روایت شعاری حوصله سربری مانند شاهزاده روم آن قدر بلیت به نهادها و مراکز دولتی می دهند که همان اتفاق مربوط به آمار فروش مُلک سلیمان و محمد رسول... (ص) در موردش رخ می دهد: فروش، بالاست و مخاطب، ناچیز. فرزند دبستانی دوستم را سه بار به سینماهای نمایش دهنده شاهزاده روم برده اند و او حتی یک بار هم تحمل اش را نداشته فیلم را تا انتها ببیند؛ بس که تمام ویژگی های آرمانی یک فیلم کارتونی در آن غایب بوده: طنز، خیالپردازی و هیجان. در مورد انیمیشن بلند دیگری که اسمش ناسور است، دیگر چه می توان گفت؟ واقعاً فیلمی با این اسم، می تواند نوید سرخوشی و لذت را به بچه

ها ببخشند؟ و بعد خواهد توانست از خلال این لذت، حس و معنایی را هم به مخاطبان کودک و نوجوان خود القا کند؟

### اتفاق استثنایی

همان سالی که **ملک سلیمان** با شیوه تماشاگرسازی که عرض کردم، فیلم اول فهرست مبالغ فروش در اکران سراسر کشور شد، همان نهادی که آن را به عنوان فیلم «فاخر» تولید کرده بود، فیلم مهجور و «نافاخر» کودکانه ای هم داشت به نام **نخودی** ساخته جلال فاطمی. در نقد مفصلی که به آن بابت کشف و تحسین فیلمی با خیالپردازی بازیگوشانه و انسانی، افتخار می کنم، تشریح کردم که چگونه حتی جلوه های بصری این فیلم از آن همه آهن و تلمپ بیگ پروداکشن **ملک سلیمان** بهتر از کار در آمده و وقتی مثلاً ماشین کوچک صابر ابر که در فیلم بر اساس عقده «خودنخودبینی» کوچک شده بود، به خیابان می رفت، جهت نگاه آدم ها به آن درست بود؛ اما وقتی امین زندگانی در نقش سلمیان، پرنده ای را به هوا و به سمت دوربین در زاویه اسکای-شات می فرستد، جهت نگاهش به پرنده محصول گرافیک دیزاین نبود! اما حضرات، گردن و بیلوردها و فیل هایشان را برای **ملک سلیمان** هوا می کردند و **نخودی** با لطف و نمکی که داشت و در همین توصیف دو سطری هم خنده بر لبان تان نشاند، همان طور **نخودی** ماند.

امسال و در مورد انیمیشنی که سر و شکل و عناصر ایرانی اصیل و عوامل تکنیکی اش نشان می دهند دولتی و نورچشمی نیست، نباید بگذاریم گمنامی **نخودی** تکرار شود. هرچند دوستان با اکران **مبارک** در ماه نامناسب اسفند و کاهش همیشگی سینما رفتن کودکان، در مسیر مهجور ماندن این فیلم عملاً کار خود را کرده اند. اما باید بدانیم **مبارک** فیلمی است که هم طرح داستانی جذابی دارد و هم پیچ و خم ها و فراز و فرودهایش یکسره لذت بخشیدن و درگیر کردن احساس بیننده را در نظر داشته اند. در ترکیب انیمیشن و آدم های زنده و ماشین ها و اشیاء، برای هر تماشاگری که دو تا پنج دقیقه از فیلم های انیمیشن ما را دیده باشد، در حد یک غافلگیری تمام عیار، نزدیک به استانداردهای جهانی است. مهم تر این که آن ادعای سال های اخیر مسئولات فرهنگی در مکث و ارزشگذاری بر ایرانیّت، به زیباترین و سرزنده ترین شکل ممکن در آن جاری است. زیبا یعنی رستم و آرش

و فریدون و کاوه را در جایگاه قهرمان با اژدهاک در جایگاه بدمن، از دل شاهنامه برگرفته و سرزنده یعنی تصویری که از آنها ترسیم کرده، ضمن تطابق با سن و فردیت و خصوصیات تک تک این شخصیت های اساطیری، با زیبایی شناسی ملموس برای مخاطب امروز هم می خواند. حتی به تعبیر دوستی، یاد مخاطب می اندازد که این نام ها برای کسانی با اندام ورزیده و صورت های خوش تراش، چه مناسب است. زیبا یعنی این که اژدهاک را غریب تر از تمام این شخصیت ها پردازش بصری کرده و هیبت ظاهری او و نوچه هایش را معادل آدم آهنی ها و ادوات نظامی و پلیسی کمیک استریپ های غربی گرفته ولی به این دام نیفتاده که مهاجمان را از غرب آمده نشان دهد و شعارهای باب طبع نگاه رسمی سر بدهد. سرزنده هم یعنی این که دو دیو مشهور شاهنامه - دیو سفید و دیو اکوان- را با شوخی هایی درباره این که «ما باید بریم رستمو نجات بدیم، ولی اون بعدش میاد و با ما می جنگه»، به شخصیت های نیک داستان کمک می کنند و باز از شعار در مورد تحول آنها خبری نیست. زیبا یعنی این که از دل نمایش تخت حوضی ایرانی، شخصیت مبارک برآمده و از آدم های - بخوانید عروسک های- اصلی فیلم شده؛ اما سرزنده یعنی این که همین شخصیت سیاه بازی برای طی طریق، به شخصیت های شاهنامه ای هم در جایگاه همراه و هم حامی، نیاز دارد. به بیان بهتر، آدم این دوران بی حضور و سایه اساطیر، پیش نخواهد رفت. تمام این مفاهیم و احساس ها بی حتی نیم سطر اشاره مستقیم، در روند روایت فیلم جاری می شوند؛ همین. در سینمایی که فیلم های ساخته شده برای مخاطب بزرگسال اش هم دارند مانند همین فیلم یک روز به خصوص که متأسفانه و بی تناسب، بر روی اکران نوروزی است، این ظریف کاری در یک فیلم کودکانه، استثنایی و از یاد نرفتنی است.

### شخصیت های شیرین

فیلم از یک جهت که بسیار هم بامعناست، با **نخودی** وجه اشتراک دارد: زمینه بحران اولیه و به تعبیر سید فیلدی، نقطه عطف اول را با کساد بازار یک عروسک گردان سنتی خلق می کند. در **نخودی** تاثیری که صابر ابر عروسک گردان آن است بابت نبود تماشاگر، تعطیل و او بی کار می شود؛ و در **مبارک** پدربزرگ (منوچهر آذر) که نه فقط عروسک گردان، بلکه همچنین نقال روایات شاهنامه ای است، با خالی ماندن معرکه خیابانی اش از

حضور مردم، عروسک ها را برمی دارد و می برد و خانه نشین می شود. این موقعیت اولیه در مبارک با رفتن عروسک ها به سراغ نوۀ پیرمرد که دختری با علایق داستان نویسی به اسم گل پری (الناز شاکردوست) است، به مسیری جذاب تر می رسد: حالا این دختر است که باید احوال خوش و امید پیشین را به پدربزرگ اش بازگرداند. اما تصور نکنید از آن لوس بازی های معمول تلویزیون و سینمای ما در امیدبخشی به افسرده حالان یا نوازش و محبت ترحم آمیز به سالخوردهگان، اینجا نشانی هست. هرگز. هر چه طی می شود، ماجرا و تعقیب و گریز و جستجو از تهران تا شمال و طراحی ماشین ها و مسیرهای فانتری خاص و نجات باقی عروسک های اساطیری پیرمرد است. آن دو شخصیت دیو که در بخش قبلی نام بردم، به طرزی عجیب در سینمای کودک ما، بلاهت و شیرینی را به هم می آمیزند و اغلب واکنش های توأم با خنگ بازی و ذوق زدگی شخصیت اکوان، در صورت گسترش مخاطب این فیلم، می تواند او را به یکی از محبوب ترین شخصیت های انیمیشنی تاریخ نه چندان پربار سینمای ما در این زمینه بدل کند. همچنین، بازی شاکردوست به نقش گل پری که باید در رویارویی نهایی با اژدهاک، شرایط را همزمان با مسئولیت انسانی اش یکجا درک کند، قدم به قدم با غافلگیری بیشتر همراه می شود. شاکردوست حتی این ظرفیت حرفه ای را داشته که در بخش حوادث و به گودال افکنده شدن و نوع راه رفتن، خنگی های گل پری را بیشتر به چشم تماشاگر بیاورد. او به جای حفظ وجهۀ ستاره ای خود، به طور مداوم عینک اش را کج می گذارد و نوع حرف زدنی اختیار می کند که از سن و ادعای گل پری، عمداً کودکانه تر و لوس تر است. این برای شیرین تر شدن شخصیت گلی از این جهت لازم است که وقتی او در بزنگاه نهایی به درک تازه ای از به درد خور بودن خود می رسد، باید آن خنگی و لوسی را در او دیده باشیم تا حالا ریسک های تغییر او را درک کنیم. در کنش و اجرای پایانی که لو نمی دهم او به چه کاری مشغول است، دیگر آن ساده لوحی معصومانه در او دیده نمی شود. چون راز داستان سرایی را با نظر به بزرگ ترین منبع کهن داستان سرایی در مشرق زمین یعنی خاورمیانه، بازشناخته است.

## فانتزی اصیل

از مهم ترین دستاوردهای مبارک می تواند این باشد که یادمان بیاید پیش از غربی دانستن «فانتزی»، ما افسانه سرایی و خیال پردازی را در شرق و کلیله و دمنه و شاهنامه داشته ایم. بستری که در این فیلم فراهم می شود تا عروسک ها گاه رفتاری مانند سری فیلم های داستان اسباب بازی داشته باشند و موقع آمدن پدر بزرگ، خودشان را به بی حرکتی بزنند، بیش از هر چیز همین کاربرد را دارد: عاملی است برای کنار هم نشان دادن خاطره های دلپذیری که از فانتزی غربی در نوع اخلاقی-انسانی متعالی اش یعنی محصولات کمپانی بازیگوش پیکسار داریم و افسانه های بزرگ و کهن خودمان؛ که هم در زندگی و هم در دنیای این فیلم، داریم از یاد می بریم. در خبرها آمده که ساخت فیلم هایی با زمینه اساطیر کهن ما در همین قالب انیمیشن، در دست اقدام است. می بخشید؛ ولی وقتی همان اصرار بر ارائه آمار توسط مدیران مدعی نجات فرهنگ ادبی کهن ما پشت تولید فیلمی مشهود است، به نتیجه امیدی ندارم. دست کم گمان نمی کنم بتواند اصالت و فانتزی را به شکلی کنار هم بگنجانند که بیننده با هر سن و سالی حس نکند دارند چیزی را به او تحمیل می کنند. مبارک از این کاستی هم دور است. مبارک اش باد.

